



زبان گمشده!

تنوع زبان علاوه بر اینکه مانع پذیرش اسلام نیست وسیله‌ای برای پیشرفت بیشتر این دین هم محسوب می‌شود، چه هرزبانی می‌تواند بوسیله زیبایی‌های مخصوص و قدرت ویژه خود خدمت جداگانه‌ای به اسلام بنماید.

آیا عربهای مسلمان زبانهای رایج در ایران را از بین بردند؟

طرفداران "دوقرن سکوت" می‌گویند "وقتی حکومت ایران به دست تازیان افتاد زبان ایران نیز زبون تازیان گشت. دیگر نه در دستگاه فرمانروایان بکار می‌آمد و نه در کار دین سودی می‌داشت. در نشر و ترویج آن نیز اهتمام نمی‌رفت...".

اگر منظورشان این است که زبان فارسی، در این دوقرن، زبان علمی نبود، زبان علمی و فرهنگی ایران آن روز، زبان عربی، زبان اسلام و قرآن بود، این سخن درست است ولی به این ملاحظه نمی‌توان این دوقرن را "قرن سکوت" نامید، زیرا اگر بنا باشد این دوقرن را بجهت اینکه فارسی در ایران زبان علمی نبود، دوره سکوت

بنامیم ، باید به این لحاظ دوره ساسانیان نیز دوره سکوت و رکود نامیده شود ، چون زبان فارسی و لهجه‌های دیگر ایرانی هیچکدام در آن زمان ، زبان علمی و فرهنگی نبود چنانکه از منابع تاریخی برمی‌آید ، زبان علمی دانشگاه جندی‌شاپور و سایر محافل علمی ، رومی یا سریانی بوده است و بیشتر اساتید دانشگاه و حوزه‌های علمی و پزشکان بیمارستان جندی‌شاپور از سوریان نسطوری یا از رومیان بوده‌اند.^۱

بنا به اظهارات ایرانشناس معروف " شارتن " بیشتر اطباء و استادان ، یونانی بودند ، پزشکان سریانی و هندی و ایرانی نیز در آن دست داشته‌اند.^۲

بگفته " کلمان هوارت " در جندی‌شاپور علوم یونانی در زیر سرپرستی مسیحیان سریانی بزبان آرامی تدریس می‌شد.^۳

بنابراین حتی در زمان ساسانیان نیز زبان فارسی ، زبان علمی و فرهنگی ایران نبود. البته نباید نادیده گرفت ، هنگام فتح ایران بوسیله مسلمانان لهجه رسمی ادبی و سیاسی و دینی ایرانیان همان بود که پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی یا پهلوی پارسی مشهورست آنهم بقول مولف کتاب " تاریخ ادبیات در ایران " : "خلاف آنچه تصور می‌شود با غلبه عرب این لهجه یکباره از ایران برنیفتاد بلکه تا چند قرن در ایران رواج داشت و کتابها و کتبه‌ها بدان نگارش یافت . . ."^۴

و اگر منظورشان این باشد که عربهای مسلمان زبانها و لهجه‌های رایج در ایران را از بین بردند زبان عربی را بر ایرانیان در آن دو قرن تحمیل کردند ، این ادعایی است بدون دلیل.

از نظر تاریخی مسلم است که مسلمانان عربی زبان ، به فرهنگ و زبان هیچ ملتی متعرض نشدند چنانکه در اداره امپراطوری بیزانس دفترها به سیستم و روش اداری بیزانس یعنی به سریانی یا یونانی نوشته میشد از زمان خلیفه دوم تا زمان حجاج بن یوسف تمام دفاتر رسمی به زبان فارسی بوده است . و در زمان حجاج ، یکی از کاتبان ایرانی که از اصل سیستانی و موسوم بود به " صالح بن عبدالرحمن " وزیر دست " زادانفرخ " صاحب دیوان حجاج کار می‌کرد ، ب فکر نقل دیوان از پهلوی بعربی

۱- رجوع شود به کتاب فرهنگ ایرانی ، تالیف دکتر محمد محمدی ص ۳۱ - تاریخ ادبیات در ایران ج ۱ ص ۹۶-۹۷

۲- فرهنگ ایرانی ، صفحه ۳۲

۳- رجوع شود بگفتار وی در دائرةالمعارف اسلامی

۴- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح‌الله صفا ج اول صفحه ۱۳۱

افتاد و بعد از فوت استاد خود عهده دار دیوان شد و تمام دفاتر رسمی را از پهلوی
 بعربی برگرداند. ۵ معهذاً زبان اصلی مملکت بحال خود باقی ماند و مردم نیز
 کما فی السابق به لهجه‌های مختلف خود تکلم می کردند و حتی تمام لهجه‌های محلی
 با قوت دیرین خود باقی ماندند و بسیر و تکامل تدریجی خود ادامه دادند. ۶
 کوچکترین سندی در دست نیست که خلفا حتی خلفای اموی مردم ایران را
 به ترک زبان اصلی خود مجبور کرده باشند، آنچه در این باره گفته شده است مستند
 به هیچ سند تاریخی نیست. خلفای عباسی بهترین مشوق این زبان بودند. یکی از
 نویسندگان عهد عباسی، دانستن فارسی را برای پاسبان و پلیس (شرطه و شهنه)
 لازم دانسته است ۷

و دیگری می گوید مردم چون خدمتکاران خود را طلب می کردند، گاهی آنان
 را بفارسی می خواندند ۸

جاحظ می گوید: موسی بن سیارالاسواری درپارسی چنان دست داشت که در
 عربی و چون در مجلس درس می نشست و آیه‌ای از قرآن می خواند، بجانب راست متوجه
 شده آن آیه را بعربی تفسیر می کرد، آنگاه رو بسمت چپ که پارسی زبانان نشسته بودند
 کرده بفارسی به بیان آن می پرداخت و چنان در ادب هر دوزبان تسلط داشت که هر
 یک را باکمال فصاحت اداء و بیان می کرد. ۹ ایراد القاب و الفاظ فارسی در مداییح
 خلفا یکی از صنایع مطلوبه و نشانه ذوق وهنرمندی شعراء بشمار می رفت. ۱۱
 و از عهد هارون الرشید ببعد نوشتن خطوط فارسی بر طومارها علامت حسن
 ذوق و ظرافت گشت ۱۲

مستر فرای " در کتاب خود می گوید: " به عقیده من خود تازیان در گسترش
 زبان فارسی در مشرق یاری کرده‌اند

هرچند که بر اثر تسلط مسلمین و سقوط دولت ساسانی گروهی بزرگ از ایرانیان

-
- ۵- الفهرست ابن الندیم، طبع مصر صفحه ۳۳۸
 ۶- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا ج اول صفحه ۱۴۰
 ۷- کتاب البیان والتبیین، جاحظ ج اول صفحه ۱۹۶
 ۸- روضة العقلاء صفحه ۱۸۸
 ۹ و ۱۰- البیان والتبیین ج اول صفحه ۱۹۶-۲۹
 ۱۱- اشاره به این شعرآغانی است " للماء فی حافاتنا حبیب - نظم کریم صحائف الفرس
 ج ۱۳ ص ۵
 ۱۲- کتاب میراث باستانی ایران، صفحه ۳۸۷

از راه اشتغالات میاسی و علمی و دینی و ادبی ، زبان عربی را بخوبی فرا گرفتند و در آن بتالیف و تصنیف و سرودن اشعار پرداختند ، ولیکن این امر هیچ وقت باعث نشد که زبان‌ها و لهجه‌های محلی ایران از بین برود .

چنانکه از اشارات مختلف تاریخی برمی‌آید در تمام دوره تسلط عرب یعنی اواسط قرن سوم در نقاط مختلف ایران ، تکلم به لهجه‌های محلی معمول بود ، بهمین جهت مهاجران عرب و ملل دیگر برای زندگانی در ایران محتاج مترجم و یا ناگزیر بفرگرفتن لهجه‌های عمومی بودند . مثلاً " ابوالطیب متنبی " در قرن چهارم هنگام سیاحت در " شعب بوان " از اینکه در آنجا جز با ترجمان نمی‌توان بود ، گله می‌کند^{۱۳} می‌گویند در برخی از نواحی تکلم بعربی چنان سخت و دشوار بود که حتی نماز و آیات قرآن را هم در آغاز امر ، بفارسی برگرداندند ، تا ایرانیان بتدریج به آن عادت کنند . نوشته اند که " مردمان بخارا به اول اسلام در نماز قرآن بفارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بود که درپس ایشان بانگ زدی بکینتاکنکیت ، و چون سجده خواستندی کردن بانگ کردی نگونیا- نگوئی کنیت " ^{۱۴}

مامون نخستین حاکمی است که شاعر پارسی گوی را فوق العاده تشویق کرده

است

در کتاب " ریحانة الادب " می‌نویسد " در سال صد و هفتاد هجری که مامون به خراسان رفت و هریک از افاضل نواحی به وسیله خدمتی و مدحتی تقرب می‌جستند ابوالعباس مروزی نیز در سخنوری به هردوزبان تازی و دری مهارتی بی‌نهایت داشت مدحت ملمعی مخلوط از کلمات فارسی و عربی نظم و در حضور مامون انشاء کرد و بس پسندیده طبع شد و به انعام هزار دینار (هزار اشرفی طلای هیجده نخودی) به طور استغرار قرین افتخار گردید "

نمونه اشعار فارسی وی در " ریحانة الادب " منقول است ^{۱۵}

۱۳- اشاره است به این دوبیت از متنبی در وصف شعب بوان فارس که گفته است
ولکن الفتی العربی فیها غریب الوجه والید واللسان - ملاعب جنه لوسار فیها - سلیمان
لسار ترجمان

۱۴- تاریخ بخارا ، چاپ تهران صفحه ۵۷

۱۵- ریحانة الادب - چاپ سوم ج ۷ ص ۱۸۱ - لباب الالباب ، چاپ لیدن ص ۱۹

نفوذ لغات عربی در لهجه‌های ایرانی

در دوران ساسانیان و در اوایل عهد اسلامی، در ایران زبان و لهجه‌های گوناگونی وجود داشت، هر طبقه را زبانی و خطی جداگانه بود و هر شهر و منطقه زبان و لهجه بخصوصی داشت و شاید اغراق نباشد جمله‌ای که از بعضی از نویسندگان نقل شده، "که ایرانی بصد زبان سخن می‌گفت" بنابراین در آن زمان در ایران زبان و لهجه عمومی وجود نداشت، حتی در دربارها نیز بچند زبان و لهجه سخن می‌گفتند بعضی از نویسندگان قدیم در این باره اطلاعات جالبی در اختیار ما قرار می‌دهند، از آنجمله "عبدالله بن المقفع" که در این باره می‌گوید ایرانیان را پنج زبان بوده، پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی. پهلوی زبانی بود که پادشاهان در مجالس خود بدان تکلم می‌کرده‌اند و این زبان منسوب است به "پهله"، پهله، اسم پنج شهر اصفهان، ری، همدان، ماه‌نیاوند و آذربایجان است. زبان دری، زبان شهرهای مداین است و همچنین کسانی که در دربار بودند بدان زبان سخن می‌گفتند. اما لغت فارسی، زبانی بوده است موبدان و منسوبان آنان بدان لغت تکلم می‌کردند و آن زبان مردم فارس است. اما لغت خوزی زبان مردم خوزستان است و بزرگان مملکت نیز در خلوتها بدان زبان سخن می‌رانده‌اند و با زبان سریانی نیز مردم عراق سخن می‌گفته‌اند. ۱۶

البته این پنج لغت، همه لهجه‌های ایرانی در عهد ساسانی و اوایل دوره اسلامی نیست و لهجات و لغات دیگری هم در آن روزگار در ایران شهرت داشته و حتی برخی از آنها دارای ادبیات مکتوب بوده است از آنجمله می‌توان از لهجه‌های سغدی خوارزمی، تخاری، طبری، کردی، آذری، رازی، ارانی و... نام برد ۱۷

خلاصه با مطالعه تاریخ ادبیات ایران روشن می‌شود که لهجه‌های ایرانی همچنانکه قبل از اسلام در نواحی مختلف ایران وجود داشته و بعد از قرن سوم هم تا زمان ما متداول است در سه قرن اول هجری نیز همین لهجه‌ها رایج و متداول بوده

۱۶- الفهرست ابن ندیم، ص ۲۵ این مطلب را حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه خود آورده و با قوت حموی از او نقل کرده است (معجم البلدان ذیل رستم فهلو)
 ۱۷- الآثار الباقیه چاپ لایپزیک صفحه ۴۶ - سورة الارض ص ۲۵۶ - مسالک الممالک ص ۹۱ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، مقدس چاپ لیدن ص ۳۳۵

است. منتهی بعد از اسلام در اثر رواج زبان عربی اندک اندک آثاری از آن، در لهجه‌ها و زبانهای محلی برجای ماند.

ناگفته نماند نفوذ لغات عربی در لهجه‌های ایرانی بیشتر از دو جهت صورت گرفته است نخست در مواردی که یک کلمه عربی ساده‌تر از یک کلمه کهنه ایرانی بنظر می‌آمد و طبعاً مورد قبول عامه مردم قرار می‌گرفت و یا کلمات ساده‌یی بود که استعمال آن عاید گشایشی در مکالمه روزمره می‌گردید. دوم - در مواردی که در قبال یک کلمه عربی معادل یافت نمیشد و استعمال آن لازم بنظر می‌رسید و اصطلاحات دینی از همین نوع بودند.

البته رواج عربی میان ایرانیان، در همه لهجه‌ها اثر گذاشت ولی بعضی از لهجه‌ها بیشتر تحت تاثیر زبان عربی قرار گرفت از آن جمله زبان و لهجه دری است و این زبان نه تنها با آمدن زبان عربی به ایران ضعیف نشد بلکه در اثر آمیزش با زبان عربی تکامل یافت بطوریکه تمام لهجه‌ها را تحت الشعاع قرار داد و از قرن سوم و چهارم بعد این لهجه بصورت زبان رسمی، سیاسی و ادبی در همه ایران انتشار یافت و به اسامی مختلفی مانند دری، پارسی دری، پارسی، فارسی خوانده شده و آن را در برابر عربی قرار دادند.^{۱۸}

لهجه دری بعد از آنکه یک لهجه رسمی سیاسی و ادبی در همه ایران انتشار یافت بهمان وضع اصلی و ابتدائی خود باقی نماند تاثیر زبان عربی در آن به همان نحو که از آغاز غلبه اسلام شروع شده بود، ادامه یافت و بتدریج، بسیاری از ترکیبات و مفردات و برخی از اصول صرف و اشتقاق زبان عربی در آن راه پیدا کرد، بطوری که از همه زبانها به زبان عربی نزدیکتر شد و در میان مسلمانان، فارسی دری، زبان دوم اسلام محسوب گردید و احادیثی هم که صحت آنها محل کلام است، در این زمینه نقل گردید.^{۱۹}

یعنی فارسی و عربی هر دو زبان رسمی اسلام است و نیز گفتند " ملائکه آسمان چهارم بلغت دری تکلم می‌کنند " ۲۰

بدین ترتیب زبان فارسی، سایه وار پشت سر زبان عربی بحرکت افتاد، زبان عربی هر کجا راه یافت، پشت سرش زبان فارسی نیز وارد گردید، ادب عربی که زبان

۱۸- تاریخ سپستان صفحه ۲۱۰
 ۱۹- و ۲۰- برهان قاطع ذیل لغت دری البته چنانکه اشاره شد صحت این احادیث مورد گفتگو است.

آن پشتوانه‌یی مثل قرآن داشت، منبع الهامی شد برای لغت دری و ادب فارسی، شک نیست که زبان و فرهنگ فارسی نیز— مثل ذوق و نبوغ ایرانی— در توسعه ادب عربی تاثیر قوی داشت.

از اینجاست که "گرون‌بام" یکی از خاورشناسان می‌گوید "ادبیات اسلامی زبان حال دنیای اسلام است، دارای سه ریشه عرب و ایرانی و یونانی است تاثیر یونان در قیاس با تاثیر عرب و ایران بسیار مختصر و ناچیز بوده است، جنبه غنائی ادبیات اسلامی دارای ریشه عرب و جنبه حماسی آن از اصل ایرانی است" ۲۱

آری آمدن اسلام به ایران و رواج زبان عربی در این کشور، سبب شد زبان فارسی که قبل از اسلام منحصر بدربار و منطقه مخصوصی در ایران بود و در ذوق و خرد و فرهنگ و ادب حائز اهمیت نبود، یکی از غنی ترین لغات بین‌المللی مشرق زمین گردید، در نتیجه اختلاط لغات عرب با فارسی و رواج و استعمال زبان شیرین فارسی عصر اسلامی، محدود بحدود جغرافیائی ایران نشد بلکه از مرزهای ایران گذشت، لغت آسیای مرکزی گردید.

دردوره منتهای عظمت سیاسی و جغرافیائی ایران که حدود آن تاوادی نیل وسعت داشت زبان فارسی در دایره کوچک دربار و بعضی نقاط و ایالات مرکزی تجاوز نکرده بود و هیبت ایران کافی نبود که زبان فارسی را بین سایر اقوام رواج دهد و کاری را که سلاطین و دلاوران و موبدان، نتوانستند انجام دهند حکماء و شعراء و ادبا و فلاسفه ایرانی با زبان شیرین عصر اسلامی تکانه‌هی صورت دادند آثار شعرا و نویسندگان ایرانی که ذواللسانین بودند (فارسی، عربی) از حدود چین و ماوراءالنهر و قفقاز و اناطولی و بالکان و سواحل مدیترانه تا آفریقا، متفکرین و ارباب معرفت را متوجه خود ساختند، حتی می‌گویند تا این اواخر در بسیاری از ممالک هند و کشورهای همجوار زبان فارسی، زبان رسمی بود.

با این وضع می‌توان گفت: ایرانی در این دو قرن خاموش شد و زبان فارسی در سراسر این دو قرن چون زبان گنگان ناشناس و بی اثر ماند؟! ایرانی اگر در این دو قرن قفل خموشی زده بود، پس زبان فارسی را چه کسی به اقصی نقاط عالم رساند؟ آری زبان فارسی را اسلام به قاره هند برد، رواج این زبان در قاره بزرگ هند مدیون اسلام است.